

مرگ و بی مرگی در شعر حماسی و عرفانی^۱

نادر افتخارزاده^۲

محمود صلواتی^۳

چکیده

مقاله‌ی حاضر کوشیده است ضمن بررسی مرگ و حیات در ادیان و نحله‌های فکری تمدن ایرانی - اسلامی، موضوع مرگ و بی مرگی در شعر حماسی و عرفانی را کاویده و با بررسی شعر فردوسی و سنایی، اشتراک‌ها و اختلاف‌ها را یافته و با تحلیل آن‌ها نظرگاه کلی عرفا و حماسه سرایان را در این باره بیان کند.

کلید واژه‌ها: مرگ و بی مرگی، شعر حماسی، شعر عرفانی، فردوسی، سنایی

۱ - این مقاله برگرفته از طرحی پژوهشی به همین نام می‌باشد

۲ - عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تپیسرکان، ایران

۳ - مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تپیسرکان، ایران

مقدمه

اگر چرخ گردون کشد زین تو
سرانجام خشت است بالین تو
(شاهنامه)

سرنوشت آدمی، چنین است: زاده می‌شود، رشد و نمو می‌کند، به پیری و ناتوانی می‌رسد، بر دروازه‌ی مرگ می‌ایستد، یاد مرگ دلش را می‌لرزاند و سرانجام در چنگال مرگ گرفتار می‌آید.

مرگ چیست؟ نیستی و فنا، یا چیز دیگر، برای مقابله با آن چه باید کرد؟ تسلیم شد یا جنگید؟ آیا می‌توان فقر، بیماری، ضعف و ناتوانی و حوادث را که عوامل مرگ هستند از سر راه برداشت؟ شاید کوشش بشر در راه کسب ثروت، قدرت، بهره بردن از علم و گریز از خطر برای فرار از مرگ است، اما شگفت آن که خود این عوامل گاه مرگ زا هستند، مرگ کسانی که قوی‌تر و چاره‌اندیش‌تر بوده‌اند، شاهد این مدعای است.

پس یا باید تسلیم شد و سر نوشت محظوم را پذیرفت یا به بی مرگی اندیشید، هر دو راهکار در حماسه و عرفان دیده شده است. در حماسه‌ها، افزایش طول عمر، رویین تنی، نام آوری و در عرفان، تهذیب نفس، موت ارادی و بقا بعد از فنا، توصیه شده است.

تا کنون در مورد مرگ در آثار حماسی و عرفانی مطالب گوناگونی بر قلم‌ها جاری شده است اما ظاهرا در برش مقایسه‌ای میان دو اثر حماسی و عرفانی، این مقاله پژوهشی تازه است. هدف این مقاله کشف دیدگاه‌ها و دادن راهکار به انسان امروز است.

۱- حماسه و شعر حماسی

حماسه در لغت نامه‌ی دهخدا عبارت است از: «دلاوری، دلیری،... شدت و سختی

در کار، دلیر شدن، سخت شدن» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۶: ۷۴۰)

و در فرهنگ معین: «۱- دلیری کردن، شجاعت نمودن ۲- دلیری، دلاوری، شجاعت ۳- رجز، ارجوزه ۴- نوعی از شعر که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن رود، شعر رزمی، شعر حماسی» (معین، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۲۳)

حماسه در کتاب‌های دیگر هم مانند «واژه نامه هنر شاعری» تعریف شده است.^(۱) دکتر صفا می‌گوید: «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد» (صفا، ۳: ۶۳۱).

دکتر رزمجو، کاربرد اصطلاح حماسه را امری جدید می‌داند که در پنجاه، شصت سال اخیر وارد زبان فارسی شده است.^(۲)

پس می‌توان گفت: حماسه سرگذشت قهرمانان و بزرگ مردان اقوامی است که با فدایکاری و پهلوانی و امور خارق العاده به کسب افتخارات ملی و قومی دست می‌زنند و از آنچه که هویت و حیثیت و شرافت (نام) نامیده می‌شود دفاع می‌کنند، چون این حماسه‌ها به صورت شعر در آمده‌اند به منظومه‌های حماسی معروف هستند و انواعی دارند.^(۳)

پس، شعر حماسی که یکی از انواع شعر فارسی است عبارت است از: «نوع حماسی یا رزمی قهرمانی است (epique) که موضوع آن رویدادهای پهلوانی و قهرمانی و داستان‌های حماسی است» (رزمجو ۱۳۷۰: ۷۸)

۲- عرفان و شعر عرفانی

در تعریف عرفان معین گفته است: «عرفان یافتن حقایق اشیا به طریق کشف و شهود، به این جهت، تصوف یکی از جلوه‌های عرفان است» (معین ۱۳۷۱، ج ۲: ۹۲۲).

دهخدا می‌گوید: «عرفان، شناخت و معرفت حق تعالی، نام علمی از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست، بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۱۵۸۱۸).

عراfa تعاریفی ذوقی‌تر، ارائه داده‌اند، هجویری می‌گوید: «صفارااصلی و فرعی است، اصلاح انقطاع دل است از اغیار و فرعش خلود است از دنیای غدار» (کشف المحجوب: ۳۵) یا: «صوفی آن بود که از خود فانی بود و به حق باقی» (همان: ۴۰). قشیری در باب چهل و دوم رساله‌اش (در تصوف) اقوال بسیاری از مشایخ و بزرگان این طایفه را در معنی تصوف و صوفی می‌آورد (۴).

از ابتدای رواج شعر فارسی دری کسانی چون رودکی، ابو شکور بلخی، کسایی، ناصر خسرو، سنایی و نظامی اشعاری با درون مایه‌ی پند و اندرز و ععظ و حکمت سروده‌اند، این نوع شعر در رباعیات ابو سعید ابی الخیر و مناجات خواجه عبد الله انصاری و دویتی‌های بابا طاهر همدانی شور بیشتری دارد. این اشعار زاهدانه و حکیمانه که ترجمان ذوق و حال شاعران زاهد منش و عارف مسلک بود در شعر سنایی شکل و قالبی مدرسه‌ای یافت و الفاظ و اصطلاحات زاهدانه و معرفتی که زبان اهل خانقاہ بود، در شعر این شاعر تشخّص سبکی یافت و بعد از او با ظهور عطار و مولوی، شعر عاشقانه- زاهدانه به اوج رسید و با حافظ به کمال خویش دست یافت و شعر عرفانی لقب گرفت: «شعر عرفانی به بیان حال و عوالم خاص عارفان یا شرح اصول عقاید یا تفسیر یا تاویل افکار آنان اختصاص دارد» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۵۳).

۳- مرگ در واژه و اصطلاح

مرگ در لغت نامه‌ی دهخدا به نقل از دیگر فرهنگ‌ها با ۸۰ معنی آمده است که از آن جمله: «مردن، باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی، فنای حیات و نیست

شدن زندگی، موت و فوت، اجل، از گیتی رفتن، در گذشت و...» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۴:

۲۱)، درلغت نامه ترکیبات گوناگون مرگ هم آمده است.

اصطلاح مرگ، در علوم گوناگون هم تعاریف مختلفی دارد، در پزشکی، درشريعت، در عرفان و... که در دانش نامه‌ها آمده است، در زبان‌های باستانی ایران واژه‌ی مرگ، مُرد، مُردن از یک ریشه مشتق شده‌اند، در پهلوی (murtag,margih) و در اوستا (مرتن) آمده است.(۵)

۴- مرگ و بی مرگی در حماسه و عرفان

الف- حماسه

همه‌ی ملت‌های کهن و با تمدن دارای حماسه‌ی ملی هستند، پژوهشگران ادبیات حماسی با مقایسه حماسه‌های ملی جهان به نقاط مشترکی در بین حماسه‌ها رسیده‌اند که یکی از آنها توجه به مرگ و بی مرگی است. حماسه‌ها مرگ را سرنوشت محظوم بشر می‌دانند اما مرگ ننگین و پست را قبول ندارند، مرگ باید زنده کننده‌ی هویت، شخصیت ملی و آزادگی باشد.

در ایلیادهومر، آشیل به دو دیدگاه دسترسی می‌یابد ۱- مرگ عزت مندانه و با افتخار و گریز از زندگی ننگین که این نوع مرگ در داستان رستم و اسفندیار و در جای جای جنگ‌های شاهنامه هم دیده می‌شود ۲- غنیمت شمردن عمر و شادخواری که در شاهنامه هم نمونه‌هایی دارد.(۶)

نقطه مشترک دیگر، بی مرگی و میل به خلود و جاودانگی است که به شکل‌های افزایش طول عمر، رویین تنی، جاودانگی و... دیده می‌شود.

آشیل، اسفندیار، نیبلونگن (در حماسه زیگفرید آلمان) به اشکال گوناگون رویین تن می‌شوند اما در نهایت حماسه سرا در برابر مرگ تسليیم می‌شود و رخنه‌ای برای

ورود مرگ در جسم آنان باقی می‌گذارد.

گرشاسب در آیین زرتشت از جاویدانان است، اما در حمامه‌ی اسدی طوسی از مرگ می‌ترسد و از فرزندان می‌خواهد بر بالینش بمانند:

یک امروز هردو به بالین من
به روی شما مرگم آسان شود
مگر کم روان چون هراسان شود
(گرساسب نامه: ۶۴۷)

ب - عرفان

در عرفان اسلامی توصیف و تعریف مرگ با برداشت دیگر نحله‌ها تفاوت دارد، مرگ در اصطلاح عرفا: «خلع جامه‌ی مادی و طرد قیود و علایق دنیوی و توجه به عالم معنوی و فنا در صفات و اسماء و ذات است». (سجادی، ۱۳۷۰: ۷۱۴)

خواجه عبدالله انصاری مرگ را به چهار نوع تقسیم می‌کند: «مرگ لعنت: مرگ کافران، مرگ حسرت: مرگ عاصیان، مرگ کرامت: مرگ مومنان و مرگ مشاهدت: مرگ پیغمبران». (همان)

برخی عرفان مرگ را سه نوع می‌دانند: ۱- مرگ حتمی، که هر لحظه و هر ساعت انسان را به حکم «کل شی هالک» به کام خویش می‌کشد ۲- موت ارادی «مرگ اختیاری» که مخصوص انسان است و آن عبارت از کشتن هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی و شهوت و مشتهیات طبیعی است ۳- مرگ اضطراری که شامل همه‌ی حیوانات می‌شود. (۷)

قشیری در رساله‌ی خویش شانزده صفحه به مرگ اختصاص داده است و هجویری با عنوان «الكلام في الفنا و البقاء» شش صفحه درباره‌ی مرگ آورده است. شیخ نجم الدین رازی در مرصاد العبادی گوید: ((بدان که حقیقت معاد، باز گشتن نفوس انسانی است با حضرت خداوندی یا به اختیار، چنانکه نفوس سعداً یا به

اضطرار چنانکه نفوس اشقيا...)) (مرصاد العباد: ۳۴۴).

عزالدين کاشانی هم گفته است: « فنا عبارت است از نهايٰت سير الى الله و بقا عبارت از بدايت سير فى الله » (مصباح الهدایه: ۴۲۶).

و شعرای عارف اين مضامين را چه زبيا و دل انگيز در قالب شعر بيان کرده‌اند.

سنایي:

بميرای دوست قبل از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

(ديوان سنایي: ۵۲)

عطار:

كس نخواهد برد جان چند از حيل

وين عجائب بين که کس را برگ نسيت

(منطق الطير: ۱۲۵)

تا بدانی تو که از چنگ اجل

در همه آفاق کس بي مرگ نسيت

و مولوي:

بر نشان مرگ و محشر دو گوا

مرگ اصغر، مرگ اكبر را زدود...

بر جهنده از خاک خوب و زشت نيز

نقد نيك و بد به کوره در روند

(همایي، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۴۲)

هست ما را خواب و بيداري ما

حشر اصغر، حشر اكبر را نمود

چون بر آيد آفتاب رستخiz

سوی ديوان قضا پويان شوند

مولانا مرگ اختياری رابوی بردن از حقیقت می‌داند:

ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد

(مثنوی: ۶۹۳)

حافظ سر سلسله‌ی رندان، عبرت از مرگ را توصیه می‌کند:

عقابت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غل‌غله در گنبد افلاک انداز
(دیوان: ۳۵۷)

و

چه جای شکرو شکایت ز نقش نیک و بد است چو بر صحیفه‌ی هستی رقم نخواهد ماند
(دیوان: ۲۴۱)

ج- مقایسه مرگ و بی مرگی در حماسه و عرفان

حmasه و عرفان این دو مکتب انسان ساز می‌کوشند انسانها را به نحوی تربیت کنند که از بن بسته‌ای زندگی به راحتی عبور کنند و به سعادت برسند.

در حماسه رابطه‌ی انسان با طبیعت قویتر است، زیرا قهرمان حماسه در آفاق سیر می‌کند، مرز، ملیت و قومیت برایش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، خدا پرست است اما رابطه‌ی او با خدا از بالا به پایین است، می‌کوشد از زور و تدبیر خود استفاده کند و مشکلات را از سر راه بردارد، ارزش‌های ملی و قومی آن قدر مهم است که خود را فدای آنها می‌کند، قدرت‌ها و موجودات خارق العاده را در سرنوشت خویش دخیل می‌داند، از لذات جسمانی به موازات فدایکاری‌ها یش سود می‌برد به دنبال هر رزمی، بزمی دارد، می‌گساری و شادخواری و عشق بازی پادافره ندارد چون طبق آیین است. حوادث و پیش آمددها را به تقدیر و بخت و اقبال نسبت می‌دهد، به فال بینی و پیشگویی معتقد است اما در مقابل مرگ ناتوان است، زیرا مرگ دو ابزار اساسی او یعنی زور و خردش را از او می‌گیرد، بر مرگ می‌شورد، از مرگ می‌هراسد، به زمانه بدین می‌شود و به یاس فلسفی دچار می‌آید.

قهرمان حماسه می‌کوشد با افزایش عمر، خود را جاودانه سازد، به پدیده‌های خارق العاده متولّ می‌شود تا رویین تن شود اما مرگ چاره ندارد، فرهی پهلوانی و شاهی

هم تادم مرگ با اوست. بنابراین تسلیم می‌شود هر چند شوقی برای مُردن ندارد اما دوست دارد نامش بماند، نام را نماد جاودانگی می‌یابد و از کیان «نام» تا آخرین لحظه‌ی حیات دفاع می‌کند، نام او را به بهشت می‌رساند، زیرا نام آوری کم آزی و کم آزاری را رقم می‌زند و رستگاری اخروی و بهشت جاودان را به ارمغان می‌آورد. نام آنقدر مهم است که برای حفظ آن باید فرزند (سهراب) و شاهزاده‌ی دینی (اسفندیار) را هم قربانی کرد.

در عرفان، عارف می‌کوشد فنا و بقا را بشناسد، بقای واقعی را در فنا فی الله می‌داند، از نیستی و مرگ نمی‌ترسد، خدا پرست نیست، خدا دوست است، او با خدا و خدا با او است، مرگ را دوست دارد چون پلی است، برای رسیدن به معشوق، در دنیا زندگی می‌کند اما جانش در ملکوت است، قهرمان عرفان دشمن نام و افتخار است. گم بودگی را بیشتر دوست دارد، خرد گراست اما خردی که در خدمت عشق باشد. می‌جنگد اما نه برای بقا و نام، جنگ اصلی او با نفس است، عارف قومیت و ملت نمی‌شناسد جهان وطنی است و به فکر نجات همه‌ی انسانهاست.

از دنیا و آخرت می‌گذرد حتی از بهشت و جهنم و عبادت تجاری زاهد را به سخره می‌گیرد. عارف برخلاف قهرمان حمامه خود را با لذایذ ناپایدار سرگرم نمی‌کند، غذاش روحانی و شرابش می‌الست است. مشتاق مرگ است، زیرا مرگ برای او شروع است نه پایان، هستی را دوبار تجربه می‌کند، آن چه دیگران بعد از مرگ خواهند دید او قبل از مرگ می‌بیند، هر لحظه‌ی مرگ و رجعتی دارد، عارف مرگش در زندگی است و زندگی اش در مرگ.

۵- مرگ و بی مرگی در شاهنامه فردوسی

مرگ در شاهنامه بدترین «پتیاره» خوانده شده است که چاره‌ای از آن وجود ندارد.

اما حماسه سرا و شخصیت‌های حماسی می‌کوشند این معما را به نحوی حل کنند، راه حل آنها انوشه روانی، رویین تنی، افزایش طول عمر (ضحاک ۱۰۰۰ سال، جمشید ۷۰۰ سال، رستم ۶۰۰ سال و...) و آرزوی جاودانگی است.

هر چند در پایان داستان‌ها هیچیک از این راهکارها، کارساز نیست، اما جزء آرزوهای بشر است.

قارن خطاب به نوذر:

انوشه بدی تو که امروز جنگ
به تنگ اندر آورد پور پشنگ
(۲۰۹/۱۹/۲) (۸)

وسیماغ به رستم:

چرازم جستی ز اسفندیار
که او هست رویین تن و نام دار
(۱۲۷۳/۲۹۶/۶)

در شاهنامه به لحاظ بافت حماسی و وقوع جنگ‌های مختلف مرگ غیر حتمی (اجل معلق) زیاد دیده می‌شود خودکشی (۲/۲۴۱/۹-۹۵۳)، سقط جنین (۳/۲۷/۶-۳۶۵) خفه کردن (۹/۴۹/۴-۶۶۲)، در برف ماندن، تشنه مردن و زهر دادن هم نمونه‌هایی از این نوع مرگ است.

دیگر کشی و چگونگی کشتن حریف و دشمن و... هم در شاهنامه بحث مفصلی دارد به دار کشیدن (۳۹۵/۷-۱۸۴۶) و (۶/۴۰۳/۷-۱۸۴۶)، به چاه انداختن، اره کردن و کشتن با انواع جنگ افزار مانند کمان، شمشیر، کمند، گرز، خنجر و... روی دیگر مرگ هستند.

در شاهنامه یک نوع مرگ دیده می‌شود که شباهتی به مرگ ارادی عرفان دارد و آن مرگ کیخسرو است. کیخسرو به ملاقات خود با سروش اشاره می‌کند و با یاران خدا حافظی کرده و می‌گوید بعد از این مرا در خواب خواهید دهید (۵/۴۱۲/۳۰۱۷)

هر چند فردوسی این نوع مرگ را از نظر خردمند خنده دار می‌داند اما به آن معتقد است. در شاهنامه مرگ حتمی، ویژگی‌ها و پیوستگی‌هایی دارد که غالباً بر اساس کیش و آیین سراینده و قهرمانان و شاهان داستانها است.

ویژگی‌های مرگ این گونه است: توصیف دنیای ناپایدار (۸/۶۵/۲-۲۲۱) ندانستن فرجام زندگی (۱۶۰/۴-۱۲۶/۴) تقدیر (۳/۱۵۰/۴-۲۳۰/۲)، اغتنام فرصت (۳/۱۹۶/۵)، همه می‌میرند (۸/۸۰/۱-۷۹۶)، مرگ، خواب و پیشگویی (۵/۳۸۸/۸۲-۲۵۷۰)، (۲۹۹۳)، ابهام مرگ، چاره ناپذیری مرگ، ترس از مرگ، آرزوی مرگ، مرگ عزیزان، شادی بر مرگ دیگران، مرگ و نام (۴۳۱/۲۱۸ و ۵/۲۲۱ و ۵/۲۳۱۶ و ۵/۲۳۴۷)، توبه و وصیت (۵/۲۲۳/۲۳۴۷ و ۵/۲۲۳)، (۸/۵۰/۲-۳۶۱)

پیوستگی‌های پس از مرگ در شاهنامه شامل: عزاداری (۱/۱۰۵/۳۶-۴۳۰)، تابوت، کفن، شستشوی مرده (۶/۳۱۳/۳۲-۱۵۲۸)، دفن و دخمه (۸/۸۴/۶۰-۵۵۸) خیرات، جسم و روح، صور اسرافیل، قیامت و رستاخیز (۳/۷/۱۷-۱۶ و ۳/۷/۲۱۲۸ و ۵/۲۰۹ و ۵/۱۴۲۲)، پادفره (۳/۱۵۰/۲۲۹۷)، بهشت و دوزخ (۱/۱۹/۹-۱۰۷ و ۶/۱۴۱-۸۹ و ۶/۲۷۶ و ۶/۳۳۷)، آمرزش و تکریم مردگان:

پس از کشتن ش مهربانی کنید	یکی دخمه‌ی خسروانی کنید
تنش را به مشک و عبیر و گلاب	بشویید مغزش به کافسور ناب
(۶/۷۳-۴/۲۷۶/۵)	

۶- مرگ و بی مرگی در دیوان و حدیقه سنایی

موضوع مرگ و حیات در سنایی از سه دیدگاه قابل بررسی است. اول: دیدگاه زاهدانه و عابدانه‌ی سنایی که برگرفته از قرآن، احادیث و آموزه‌های دینی او است، در این موضع سنایی مانند یک متكلم و عالم مذهبی به وعظ و پند و اندرز و بر حذر داشتن از دلبستگی به دنیا و توجه به عقیقی می‌پردازد.

در رویکرد دوم یا حکیمانه، سنایی بیشتر دنبال حل مشکل مرگ است به فلسفه‌ی مرگ می‌اندیشد و مرگ را در نظام هستی یک امر ضروری و حلقه‌ای از حلقات تکامل و تحول می‌داند (حدیقه: ۳۹۸). می‌کوشد با تشیبهات و تمثیلاتی شاعرانه مساله مرگ را به ذهن نزدیک کند و چشم حقیقت بین انسان را باز کند (حدیقه: ۴۲۵، ۴۲۰، ۳۲۱، ۸۷) دیدگاه سوم سنایی به مرگ که بیشتر مورد توجه این مقاله است، دیدگاه عرفانی است. در این حالت سنایی مرگ را می‌ستاید، حاصل مرگ از نظر او حیات است و به این مردن توصیه می‌کند، در چشم حقیقت بین سنایی عارف باید قبل از مرگ بمیرد تا زنده شود و زندگی کند.

در دید عرفانی سنایی رسیدن به بهشت و دوزخ تجارت عابدان و زاهدان است بهشت حقیقی بهشت جان است، سنایی زاهد و عابد بیشتر به مرگ حتمی توجه دارد، اما سنایی عارف به موت ارادی می‌اندیشد. فنا و بقا دراینجا دیگر، نیستی و هستی نیست، لازمه‌ی ورود به سلوک وطی طریقت، انتخاب فنا است، زیرا بقا، پس از فنا حاصل می‌شود و این همان عمر جاویدان است.

سنایی در قصیده‌ای در مقام اهل توحید موت اختیاری را-که تعبیری از حدیث معروف (موتوا قبل ان تموتوا) می‌باشد- به تصویر می‌کشد:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
(دیوان سنایی: ۵۲)

به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی
که از شمشیر بویحی نشان ندهد کس از احیا
(دیوان: ۵۳)

سنایی موت ارادی را درد دین می‌داند:

درد دین خود بو العجب دردیست کاندر وی چو شمع

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
(دیوان: ۴۸۵)

و در قصیده‌ای موت ارادی را با تمام جزئیات شرح می‌دهد:

بمیرای حکیم از چنین زندگانی	کزین زندگانی چو مردی بمانی...
به بستان مرگ آی تا زنده گردی	بسوز این کفن ژنده‌ی باستانی...
به درگاه مرگ آی از این عمر زیرا	که آنجا امان است و اینجا امانی...
بدان عالم پاک مرگت رساند	که مرگ است دروازه‌ی آن جهانی

(دیوان: ۶۷۵)

در حدیقه، فصلی به ذکر و وصف عشق و عاشق و معشوق اختصاص داده است

و عشق را مقدمه‌ی فنا می‌داند:

دلبر جان ربای عشق آمد	سربرو سر نمای عشق آمد
عشق با سر بریده گوید راز	زنکه داند که سر بود غماز

(حدیقه: ۳۲۵-۶)

زنده‌ی به عشق را جاویدان می‌داند (حدیقه: ۳۳۰) فنا شده‌ی در راه عشق سختی

جان کنند ندارد:

یا رب ارفانی کنی ما را به تیغ دوستی	مر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار
و بقا معشوق را در فنا خود می‌داند	(دیوان: ۹-۶۹۷)

۷- مقایسه مرگ و بی مرگی در شاهنامه، دیوان و حدیقه سنایی

سنایی در دیدگاه عابدانه و زاهدانه و آن جا که در قامت حکیم و فیلسوف ظاهر می‌شود با فردوسی مشابهت هایی دارد. هر دو دنیا را ناپایدار می‌دانند: دنیا فانی و پست است (دیوان، ۶۱۴-۶) (شاهنامه: ۱/۳۵/۸-۳۷) سنایی در کنار دنیا به توصیف

عقبی هم از نظر گاه شریعت پرداخته است: (حدیقه، ۱۱-۳۶۲: ۱۵)

سنایی و فردوسی به ارتباط تقدير و مرگ معتقد هستند و در این زمینه هر دو انسان

را محکوم مرگ محتوم می‌دانند (دیوان: ۱۵۵-۶)، (شاهنامه: ۵۹۱-۳/ ۲۱۵)

اغتنام فرصت در آثار سنایی و شاهنامه دیده می‌شود (دیوان: ۵۰۶)

(شاهنامه: ۲۹۹۳-۵/ ۱۹۶)

هر دو شاعر با ایيات متعدد می‌کوشند به انسان بفهمانند که همه (انسان و غیر انسان، شاه و غلام، خردمند و دانشمند و عالم دین و...) می‌میرند.

(دیوان، ۳۸۳: ۴ و ۳۰۴ و ۲ و ۳۲۳ و ۱۳ و ۶۰۲: ۴) (حدیقه، ۸۷)

(شاهنامه: ۵/ ۱۸۱ و ۱۶۱۴/ ۹۴ و ۱۶۷۲/ ۹)

هر دو شاعر با ایيات گوناگون به تعریف، توصیف و توجیه مرگ پرداخته اند. کشن و خون به ناحق ریختن در شاهنامه و آثار سنایی مذموم است، به ویژه ریختن خون ائمه دین و بزرگان و چهره‌های محبوب ملی و دینی. (حدیقه، ۸: ۲۵۷، ۱۰ و ۷)

(۲۶۵)

اما در شاهنامه کشن متتجاوز و دشمنان نه تنها نکوهیده نیست بلکه موجب شادی می‌شود.

یاد مرگ، عبرت از مرگ، ترس و نترسیدن از مرگ در اثر هر دو شاعر دیده می‌شود، آرزوی مرگ در شاهنامه به لحاظ شدت سختی هاست اما در سنایی بخاطر اشتیاق دیدار دوست است.

عبرت از مرگ: (دیوان، ۵۹۷: ۴-۷) (شاهنامه: ۲/ ۳۵ و ۷/ ۴۳۲)

یاد مرگ: (حدیقه، ۴۱۶: ۴-۲) (شاهنامه: ۴/ ۲۰۸)

ترس از مرگ: (حدیقه، ۱۵۰: ۹) (شاهنامه: ۷/ ۴۴۶ و ۲۴۷۷)

آرزوی مرگ: (دیوان: ۳۷۱) (شاهنامه: ۴/ ۲۲۳ و ۲۲۴)

عمر طولانی در شاهنامه یکی از راهکارهای رسیدن به بی مرگی است، در سنایی عمر کم و زیاد مهم نیست، مهم چگونگی بهره برداری از عمر است اگرچه سنایی گاه برای مددوحان خویش عمر طولانی طلب می‌کند.

سنایی به رحمت حق امیدوار و آخوند جو است نیک نامی را در کم آزاری می‌داند، اما فردوسی برای «نام» جایگاه ویژه‌ای قائل است، نام یعنی هويت، شخصيت، افتخار، آزادی و آزادگي، نام با وجود پهلوان و قهرمان برابري می‌کند.

توبه در شعر هر دو شاعر توصیه شده است.

جهان پس از مرگ در آثار هر دو شاعر کم و بیش مورد توجه است.

عزاداری در فردوسی، پر رنگ تر و عاطفی تر است.

قبر، تابوت، کفن، هنوط (شستشو) در سنایی مقید به آداب شرعی و اسلامی است و در فردوسی مطابق آیین‌های حاکم بر داستان‌ها است.

در شاهنامه جسم و روح دو عنصر تیره و روشن جدا از هم هستند که جسم به خاک و روح به خدا بر می‌گردد (شاهنامه: ۳۸۲/۴۰۳ و ۲۶۶۷/۲۶۷۴)

در دیدگاه عارفانه سنایی جسم، مرکب روح است برای سیر، روح در سنایی گاه روح الهی است، گاه روح طبیعی و نفسانی و گاه روح انسانی، در دیدگاه سنایی باید روح را به کمال رساند تا این گوهر یکتا به صاحب اصلی برگردد. (دیوان، ۶۸۵: ۱، ۴۹۹: ۷، ۵۱: ۹) (حدائقه، ۳۷۶-۱۷-۱۴: ۴۲۵ و ۱۰-۸)

توصیف حشر و قیامت در هر دو شاعر به طور مفصل مورد مذاقه قرار گرفته است اما در سنایی از عمق بیشتری برخوردار است. (دیوان، ۲۶۴: ۶۲۵ او) (حدیقه: ۹) (۱۴۲۲ و ۱۵۶: ۳۸۱ و ۱۷: ۳۶۴) (شاهنامه: ۲۱۲۸: ۲۰۹/۵ و ۳۲۰/۳ و ۵) بهشت و جهنم در ایات سنایی و فردوسی به تفصیل آمده است. در سنایی زاهدان و عابidan به دنبال بهشت موجودند، اما عارفان بهشت قرب را ترجیح می‌دهند (دیوان،

٣٤٥: و٧١: و٥٧١: و٤٦٠: و٣٤٥: (حدیقه: ٤٢٨-٤٢٩)، (حدیقه: ٣٠-٣١) و ٧٦: ٧-٦ و ٤٩٧: ٤-٧ و ٥٤٣: ١-٢)،

در فردوسی انسان‌هایی که اعمال شایسته داشته باشند وارد بهشت می‌شوند.

(شاهنامه: ۱۰۷-۱۹/۹-۴۷۲/۳۸/۷۵۶/۹/۲۰۹/۶)

در سنایی به شفاعت پیامبر اکرم(ص) توجه شده است.

هر دو شاعر به بادافره و پاداش عمل نیک و بد توجه کرده اند. انسان باید به فکر

تو شہی آخرت یا شد

سنایی و فردوسی هر دو با مضامین و مفاهیم مرگ تصاویر زیبایی ساخته اند.

بس جان عزیزان که در آن راه فناشد گور و لحد آنجا دهن شیر زیان بود

(دیوان، ۸۶۹: ۹۰)

باش تا ظن خبر عین عیان گردد تورا باش تا ثعبان مرگت بازیگشايد دهان

(دیوان، ۱:۵۳۲)

نتیجہ گیری

۱- هر دو شاعر دنیا را نایاپیدار می‌دانند.

۲- هردو شاعر انسان را مقهور مرگ می‌دانند.

۳- مرگ به معنی جدا شدن جسم و روح و طی کردن هر عنصر مسیر خاص خود

در شعر هر دو شاعر آمده است.

۴- همه گیری مرگ در کلام هر دو شاعر آمده است.

۵- یاد مرگ و عیت از مرگ به عنوان پیامی خردمندانه و عاقلانه در آثار هرد و

شاعر دیده می شود.

۶- هر دو شاعر به جهان پس از مرگ توجه کردند.

۷- مرگ از ادی به لحاظ توجه سنایه به عرفان اسلامی، از موتلفهای اصلی

حدیقه‌ی سنایی است، هر چند یک مورد هم در شاهنامه دیده می‌شود.

۸- عزاداری‌ها در شعر فردوسی عاطفی‌تر است.

۹- هر دو شاعر در نظرگاه حکمی و زاهدانه‌ی خویش اشتراکات بیشتری دارند اما در نظرگاه راوی حماسه و اسطوره و عرفان، اختلافاتی در آثارشان دیده می‌شود.

۱۰- در آثار هر دو شاعر آرزوی همیشگی بشر(جاودانه بودن) به شکل‌های مختلف سروده شده است.

۱۱- هر دو شاعر پسندهای اخلاقی را برای سعادت اخروی توصیه کرده‌اند.

۱۲- هر دو شاعر در بعد هنرمنایی، تصاویر زیبایی با مضمون مرگ ساخته‌اند.

پی‌نوشت

- ۱ - ر.ک، میمنت میرصادقی، واژه نامه هنر شاعری، ص ۹۵
- ۲ - ر.ک، حسین رزمجو، انواع ادبی، ص ۵۵
- ۳ - ر.ک حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۵
- ۴ - ترجمه رساله قشیریه، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۴۶۹
- ۵ - ر.ک، نامه‌ی باستان، میرجلال الدین کزازی ج ۱، ص ۲۱۶
- ۶ - ر.ک، نگاهی دیگر بر ایلیاد هومر، ص ۴۹
- ۷ - ر.ک، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سید جعفر سجادی، صص (۷۴۶-۷)
- ۸ - در مورد شاهنامه اولین عدد سمت راست شماره جلد، عدد دوم شماره صفحه و اعداد سوم شماره ابیات است

منابع

- ۱- اسدی طوسی، گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، طهوری، ۱۳۵۴
- ۲- انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن
- ۳- حافظ، دیوان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفحی علیشاه، ۱۳۶۵
- ۴- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، لغت نامه، تهران، مؤسسه لغت نامه
- ۵- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، علمی-فرهنگی، ۱۳۶۶
- ۶- رزمجو، حسین، ۱۳۷۰، انواع ادبی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ۷-، ۱۳۶۸، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، تهران، امیر کبیر
- ۸-، ۱۳۸۱، قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران، علمی- فرهنگی (۲مجلد)
- ۹- زرقانی، سید مهدی، ۱۳۷۸، افق شعر و اندیشه‌های سنایی غزنوی، تهران، روزگار
- ۱۰- سجادی، سید جعفر، ۱۳۶۲، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران (۳مجلد)
- ۱۱- _____، ۱۳۷۰، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری
- ۱۲- سنایی، ابوالмجد، مجدد بن آدم، حدیقه الحقيقة و الشريعة الطريقة، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه، ۱۳۶۸
- ۱۳- دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، سنایی، ۱۳۶۲
- ۱۴-، مثنوی‌ها، به کوشش مدرس رضوی، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۸
- ۱۵- سیدیر و کنستان، نگاهی دیگر بر ایلیاد هومر، ترجمه محمد تقایی، تهران، واژه آرا، ۱۳۷۵
- ۱۶- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۰، انواع ادبی، تهران، باع آینه.
- ۱۷- صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۳، حماسه سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر
- ۱۸- عطار، فرید الدین، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، تهران، علمی- فرهنگی، ۱۳۶۰

- ۱۹- قشیری، ابوالقاسم، رساله‌ی قشیریه (ترجمه)، با تصحیحات فروزانفر، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۵۷-

۲۰- کاشانی، عز الدین محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشر هما، ۱۳۶۷

۲۱- کرازی، میر جلال الدین، ۱۳۸۴، نامه‌ی باستان، (ج ۱)، تهران، سمت

۲۲- مدرس رضوی، محمد تقی، ۱۳۴۴، تعلیقات حدیقه الحقيقة، تهران، علمی

۲۳- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر (۶ مجلد).

۲۴- مولوی، جلال الدین، مثنوی، به سعی و اهتمام نیکلسن، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶

۲۵- میر صادقی، میمنت، ۱۳۷۳، واژه نامه هنر شاعری، تهران، کتاب مهناز

۲۶- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحتجوب، به تصحیح ژوکو فسکی، مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری، ۱۳۷۲

۲۷- همایی، جلال الدین، ۱۳۶۹، مولوی نامه، تهران، نشر هما (۲ مجلد)